

مطالعات حقوق تطبیقی

دوره ۶، شماره ۱،

بهار و تابستان ۱۳۹۴

صفحات ۲۷۷ تا ۳۰۰

داوری تجاری بین‌المللی و چالش اعمال قواعد آمره؛ مطالعه موردی داوری در حقوق رقابت

سید محمد طباطبائی نژاد*

استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۹/۱۴ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۲/۲۹)

چکیده

سایه حکومت قواعد حقوق عمومی بر حقوق رقابت موجب شده است که برای سالیان متمادی «داوری پذیری» دعاوی مرتبط با حقوق رقابت با چالش همراه باشد. این چالش در نگاه اول ناشی از تعریف سنتی کارکرد داوری تجاری به عنوان نهادی برای ایجاد تعادل قضایی میان منافع متعارض و خواست‌های متفاوت اشخاص طرف دعوی است. در گذر زمان، نهاد داوری از ابزاری متعلق به اراده اشخاص خصوصی تبدیل به نهادی شده است که به صورت بخشی از نظام کلی حاکمیت قضایی دیده می‌شود. این تعریف جدید از نهاد داوری مستلزم این است که در فرایند رسیدگی داوری منافع عمومی و خصوصی هم‌زمان مد نظر قرار گیرند. هدف این مقاله این است که با رویکرد تحلیلی و تطبیقی، چالش اعمال قواعد آمره از سوی داور بر اساس مبانی کلی حاکم بر داوری از یک سو و کارکرد و اهداف حقوق رقابت از سوی دیگر بررسی شود.

واژگان کلیدی

تجارت بین‌الملل، حقوق رقابت، داوری، داوری‌پذیری، قواعد آمره.

مقدمه

برای سالیان متمادی امکان حل و فصل دعاوی مرتبط با حقوق رقابت از طریق داوری تجاری با نوعی بی‌اعتمادی ناشی از ابهام در خصوص «داوری‌پذیری» دعاوی مربوط به

حقوق رقابت همراه بوده است. دلیل این امر حکومت قواعد حقوق عمومی در این حوزه و ارتباط تنگاتنگ حقوق رقابت با منافع عمومی است (Blessing, 2003, p.1). این در حالی است که داوری همواره ابزاری برای ایجاد تعادل قضایی میان منافع متعارض و خواست‌های متفاوت اشخاص خصوصی تلقی می‌شده است. در رسیدن به این هدف نیز داور ناگزیر است صرفاً به خواست مشترک طرفین توجه نموده، مسیری را که آن‌ها ترسیم کرده‌اند، دنبال نماید. در گذر زمان، دروازه‌های بیشتری بر روی نظام داوری گشوده شده است و این نهاد نه تنها به عنوان ابزاری متعلق به اراده اشخاص خصوصی تلقی می‌گردد، بلکه در کنار دادگاه‌های ملی، به صورت بخشی از نظام کلی حاکمیت قضایی دیده می‌شود که در آن منافع عمومی و خصوصی، هم‌زمان مد نظر قرار می‌گیرند. بر این اساس، منافع و ماهیت عمومی موضوع داوری مانعی برای حل و فصل آن در قالب نهاد داوری نخواهد بود، بلکه عنصری اساسی در داوری است که در کنار منافع مشترک طرفین باید مورد توجه داوران قرار گیرد.

باین‌همه، اعمال این سازوکار در دعاوی تجاری بین‌المللی با پیچیدگی‌های بیشتری همراه است. تنظیم مقررات اقتصادی در سطح ملی از یک سو و رویه جهانی شدن اقتصاد از سوی دیگر، قراردادهای بین‌المللی را در معرض طیف گسترده‌ای از مقررات ملی متفاوت و گاه متعارض، قرار می‌دهد. این وضعیت باعث می‌شود که داور در حل دعاوی مرتبط، با عناصر چندوجهی متعددی روبرو شود. در این راستا توجه داور بیش از هر چیز باید بر تکلیف وی بر صدور یک «رای قابل اجرا» حسب قواعد نظم عمومی معطوف باشد؛ اما رعایت منافع عمومی و اعمال قواعد آمره تکلیفی نیست که حدود و ثغور آن به صورت مشخص تعیین شده باشد. تکلیف داور به رعایت این قواعد، حسب خواست یکی از طرفین یا اعمال آن به ابتکار خود، مسئله‌ای است که در سالیان اخیر موضوع مناقشه بوده است. ضمن اینکه در داوری‌های تجاری بین‌المللی که داور با گروه مختلفی از قواعد آمره ملی و بین‌المللی مواجه است، جست‌وجو و اعمال قاعده بهتر تکلیفی نیست که به سادگی و حسب قواعد «تعارض قوانین» قابل حل و فصل باشد. گذشته از این‌ها، این مسئله همواره موضوع بحث بوده است که داور در رعایت قواعد آمره باید همچون یک مرجع قضایی ملی عمل کند و در موضوعات مربوط به حقوق عمومی راساً اتخاذ تصمیم نماید و یا با توجه به خصوصیت غیرمحملی داور، به یک برداشت کلی از تأثیر اعمال قواعد آمره، همچون یک امر موضوعی، در روابط طرفین اکتفا نماید.

داور در جمع میان منافع خصوصی طرفین دعوا و اعمال قواعد آمره حقوق رقابت

به‌عنوان بخشی از حقوق عمومی که به صورت بنیادین بر روابط حقوقی اطراف دعوی تأثیر می‌گذارد، لازم است راهکاری را برگزیند تا در یک طرح کلی از نظام داوری تجاری قابل پذیرش و با بنیان‌های این نهاد قابل انطباق باشد. اما این امر مستلزم شناخت هم‌زمان مسئله داوری و حقوق رقابت و ارائه راهکاری برای تعامل این دو است. حقوق رقابت در نظام حقوقی ما پیشینه‌ای قابل توجه ندارد و ظهور آن در سال ۱۳۸۷ش با تصویب «قانون اصلاح موادی از قانون برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و اجرای سیاست‌های کلی اصل چهل و چهارم (۴۴) قانون اساسی»^۱ و اصلاحیه آن در سال ۱۳۹۰ش بوده است. لذا چندان عجیب نیست که رویه‌ای قابل اتکا در نظام حقوقی ما قابل مشاهده نبوده و ادبیات حقوقی مدونی در این راستا توسعه نیافته باشد. با این حال، جنبه‌های متفاوتی که مسئله داوری در حقوق رقابت می‌تواند داشته باشد، در حد وسیعی همان چالش‌هایی است که داوری در دیگر نهادهای مرتبط با حقوق عمومی مانند حقوق بورس و اوراق بهادار دارد. افزون‌براین با توجه به سابقه موضوع در نظام حقوقی امریکا و اتحادیه اروپا، می‌توانیم تحلیلی از طرح این مسئله در داوری تجاری بین‌المللی داشته باشیم.

در این مقاله هدف این است که مسیری را که داوری برای رسیدن به این موقعیت از عبور کرده و چالش‌هایی را که پیش رو داشته است، بررسی کنیم و ضمن آن، تحلیلی از مسیر و اقتضائاتی که نهاد داوری در آینده باید به چشم ببیند، داشته باشیم. در این مسیر در بخش اول لازم است نقش و جایگاه داوری در حقوق رقابت به‌خصوص مسئله داوری‌پذیری دعاوی مرتبط با حقوق رقابت نقد و تحلیل شود و رویکرد نظام‌های حقوقی مختلف در این خصوص ارزیابی گردد. گرچه در نظام حقوقی امریکا مسئله داوری‌پذیری تا حد بسیاری حل‌وفصل شده است، اما رویه تثبیت یافته‌ای در نظام حقوقی اتحادیه اروپا وجود ندارد. داوری‌پذیری این دعاوی گرچه موضوع اصلی این مقاله نیست و هدف این است که با فرض پذیرش قابلیت ارجاع به داوری در این حوزه، برخورد داوران با قواعد

۱. این اولین قانونی است که به صورت مدون به مسئله حقوق رقابت پرداخته است. با این حال در قوانین دیگری نیز می‌توان مسائل موضوع توجه حقوق رقابت را مشاهده نمود. از جمله می‌توان به قوانین زیر اشاره کرد: الف) اصل‌های ۴۳ و ۸۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران؛ ب) قانون اصلاح قانون انحصار بازرگانی خارجی (۱۳۱۱ش)؛ پ) قانون مجازات اخلاگران در نظام اقتصادی (۱۳۶۹ش)؛ ت) آیین‌نامه اجرایی سازمان بازرسی و نظارت بر قیمت و توزیع کالا و خدمات (۱۳۷۳ش)؛ ث) قانون تعزیرات حکومتی (۱۳۶۷ش).

حقوق رقابت که بخشی از حقوق عمومی کشورهای مرتبط و قواعد امره این نظام‌های حقوقی است تحلیل شود، لیکن فرایندی که داوری‌پذیری این دعاوی برای رسیدن به جایگاه کنونی از آن عبور کرده است، نقشی اساسی در پاسخگویی به پرسش اصلی این مقاله، یعنی برخورد داور در اعمال قواعد امره دارد. بخش دوم این مقاله به بررسی مسئله تکلیف اعمال قواعد امره حقوق رقابت از سوی مرجع داوری و تحلیل آن در سایه تحلیل تعامل یا تقابل دو اصل اساسی نظام داوری یعنی «حاکمیت اراده طرفین» و «نظم عمومی» در خصوص داوری در حوزه حقوق رقابت اختصاص یافته است.

جایگاه نهاد داوری در حقوق رقابت

در بخش اول این مقاله هدف این است که مسئله داوری در حقوق رقابت و رویه نظام‌های حقوقی مختلف درباره برخورد با این نهاد تبیین و تحلیل شود. مبحث اول این بخش به موضوع داوری‌پذیری در حقوق رقابت اختصاص دارد. در مبحث دوم به رویکرد نظام‌های حقوقی مختلف در این حوزه اشاره می‌شود.

۱. داوری‌پذیری دعاوی حقوق رقابت

داوری‌پذیری به مفهوم امکان ارجاع دعوی به داوری برای حل و فصل اختلاف میان طرفین است (کریمی، ۱۳۹۱، ص ۲۲۷). قابلیت ارجاع دعاوی مرتبط با حقوق عمومی از ارزش نظری و عملی بسیاری برخوردار است. پرسش اصلی این مسئله این است که آیا طرفین یک اختلاف می‌توانند چنین دعاوی را به داوری ارجاع دهند و یا رسیدگی به این موضوعات در صلاحیت انحصاری دادگاه‌ها و مراجع قضایی ملی است^۱ (باقری، ۱۳۸۷، ص ۲۷۸). هنگامی که سخن از داوری‌پذیری دعاوی مرتبط با حقوق رقابت می‌شود، این ابهام ریشه در یک پرسش قدیمی دارد، «آیا حاکمیت اراده اشخاص خصوصی و اعمال قواعد امره با هم همخوانی دارند؟» (Komninos, 2009, p.6). به بیان دیگر، آیا میان اراده دولت‌ها که در تصویب قواعد امره بروز می‌یابد و اراده طرفین که صلاحیت داوری برگرفته از آن است، تعارضی وجود دارد؟ (Greenawalt, 2007, p. 104). نگاه اولیه به پیدایش و ایجاد این تعارض موجب شده است که داوری به‌عنوان مکانیسمی برای

۲. قابلیت ارجاع به داوری در حقوق اسلام، ر.ک. ساکت، محمد حسین (۱۳۶۵ش) نهاد دادرسی در اسلام، آستان قدس رضوی.

حل و فصل اختلافات مرتبط با حقوق رقابت همواره محل تردید دادگاه‌ها باشد (Zekos, 2008, p.2). بنیان این تردید این است که داوری و حقوق رقابت یک جفت و ترکیب ناموزون هستند، زیرا داوری زاده حاکمیت اراده اشخاص خصوصی و توافق طرفین دعوی در طرح اختلاف نزد داورانی خصوصی است که خود طرفین آن‌ها را برگزیده و به صورت داوطلبانه تنظیم روابط میان خود را به آن‌ها واگذار کرده‌اند؛ درحالی که حقوق رقابت، ابزاری حاکمیتی برای تنظیم روابط اقتصادی از طریق تحدید یا منع رفتارهای ضد رقابتی فعالان بازار است (Komninos, 2009, p.3). از این رو، این گمان وجود دارد که ویژگی‌های داوری مانند خصوصی بودن و محرمانه بودن موجب شود که «داوری به‌عنوان ابزاری برای فرار از مقررات حقوق رقابت دیده شود» (Weigand, 1993, p.249).

برای جلوگیری از این تعارض، یک راه حل ساده، منع داوران از رسیدگی اختلافات مرتبط با حقوق رقابت و ارجاع آن‌ها به دادگاه‌های ملی است. دادگاه‌ها برخلاف داوری، به‌واسطه شأن حاکمیتی خود در حل و فصل اختلافات اشخاص خصوصی، ملاحظات دیگری را غیر از آنچه متعلق به اطراف دعوی است مد نظر قرار می‌دهند. مراجع قضایی ملی به دنبال تضمین اجرای قواعد آمره و مقررات امری هستند و در تصمیم‌گیری خود به منافع عمومی توجه نشان می‌دهند. افزون‌براین در خصوص مسائل انتظامی مکلف‌اند تصمیماتی را که توسط مقامات اداری گرفته شده است محترم بشمرند و در فعالیت‌های مربوط به کسب اطلاعات با دیگر مقامات اداری مشارکت کنند. این‌ها ویژگی‌هایی است که نمی‌توان از دیوان‌های داوری توقع انجام آن‌ها را داشت، زیرا داوری به صورت سنتی یک نهاد قراردادی و مبتنی بر اراده اشخاص خصوصی بوده و به دلیل ویژگی‌هایی محبوب شده است که اعمال آن‌ها در خصوص حقوق رقابت به‌عنوان بخشی از حقوق عمومی، محل انتقاد است. محرمانه بودن، بی‌طرفی و نهایی بودن تصمیم داوری، از جمله این ویژگی‌هاست که همواره به‌عنوان منطق عدم پذیرش داوری در دعاوی مربوط به حقوق رقابت مطرح می‌شود. این درحالی است که این سه ویژگی دلیل اصلی و بارز پذیرش و مقبولیت داوری در تجارت بین‌الملل بوده است تا داوری را نهادی قابل استفاده برای حل و فصل اختلافات سازد. دلیل اصلی این تردید این است که دادگاه‌ها گمان می‌کنند داوران به دنبال اتخاذ رویکردی خواهند بود که ممکن است با منافع عمومی در تعارض باشد و این امر به نادیده گرفتن سیاست‌های مبنایی حقوق رقابت منجر گردد. این درحالی است که دادگاه‌ها به‌واسطه بخشی از حاکمیت، جایگاه مناسب‌تری در اعمال این سیاست‌های بنیادین دارند. افزون‌براین، اعمال حقوق رقابت به صورت اساسی تکیه بر

مشارکت و همکاری اشخاص خصوصی دارد و آگاهی مقامات عمومی از نقض حقوق رقابت در اغلب موارد از طریق اعلام اشخاص خصوصی (whistle blowing) که در اعمال حقوق رقابت ذی‌نفع هستند، صورت می‌گیرد. این در حالی است که داوری این فرصت را به اشخاص خصوصی می‌دهد تا منافع شخصی خود را دنبال نمایند؛ بدون اینکه منافع عمومی از طریق مقامات مربوط تأمین شود. بی‌طرفی داوری سبب می‌شود داوران به دنبال صدور حکم به‌عنوان قاضی بی‌طرف باشند که صرفاً موقعیت و منافع خصوصی طرفین را در یک رابطه حقوقی مشخص تعیین می‌نماید (افتخار جهرمی، ۱۳۷۸، ص ۴۱). دادگاه‌ها به صورت سنتی در بیان رویکرد خود در مخالفت با ارجاع اختلافات مرتبط با حقوق عمومی به داوری، معمولاً به اصطلاح «نظم عمومی» استناد می‌کنند (Mistelis, 2009, p.52). در واقع، به‌واسطه ماهیت مرتبط با نظم عمومی این دعاوی، دادگاه‌ها چندان به تفسیر و اعمال قواعد مرتبط با حقوق عمومی به‌وسیله شخصی که به‌عنوان نماینده دولت عمل نمی‌کند راضی نیستند؛ به‌خصوص اینکه هدف اصلی چنین شخصی این است که دعوی را به‌عنوان موضوعی که متعلق به خواست طرفین دعوی است رسیدگی کنند. در واقع به هر میزان که گستره نظم عمومی کاهش یابد، گستره قابلیت ارجاع به داوری افزایش می‌یابد. باین‌حال، نقش و اهمیت نهاد داوری در تجارت بین‌الملل و پیوندی که میان منافع خصوصی و سیاست‌های عمومی در این حوزه وجود دارد مانع از آن شده است که چنین رویکرد ساده اما محدودکننده‌ای در داوری تجاری مقبولیت یابد (Guzman, 2000, p.1286). در مقابل، تأکید اصلی بر پذیرش داوری در حقوق رقابت است. بنیان این رویکرد بر این مطلب استوار است که گرچه حقوق رقابت و داوری تجاری به صورت اساسی متعارض و نامتجانس هستند، اما این دو نهاد می‌توانند تکمیلی و قابل سازش نیز باشند. با یکدیگر قابل سازش‌اند، زیرا داوری نهادی است که در یک بازار آزاد با اقتصاد باز شکل گرفته است و هدف حقوق رقابت نیز تنظیم و سازماندهی به بازار با تکیه بر اصل آزادی تجارت و رقابت است. هر اندازه تجارت کالاها و خدمات رقابتی‌تر باشد، داوری نهاد قدرتمندتری خواهد بود (Kominos, 2009, p.3).

به‌علاوه ویژگی‌های نهاد داوری به‌عنوان یک مرجع بی‌طرف، مانع از پذیرش داوری در این حوزه نمی‌شود، بلکه انطباق‌بخشی میان آن‌ها و ماهیت اختلافات مرتبط با حقوق رقابت مستلزم تغییراتی در رویکرد نهاد داوری و اعمال قواعدی برای حفظ و رعایت منافع عمومی است. مفهوم نظم عمومی در دعاوی و اختلافات بین‌المللی نیز در مقایسه با مفهوم نظم عمومی در روابط داخلی دامنه محدودتری دارد و دادگاه‌ها در رویارویی با

پرسش داوری‌پذیری رویکرد بازتری را دارند و گستره محدودتری را برای مفهوم نداشتن قابلیت ارجاع به داوری قائل می‌شوند (انصاری، ۱۳۹۱، ص ۵۱). دلیل آن این است که در دعاوی بین‌المللی جز در موارد محدودی که بنابر ملاحظات خاص تجارت بین‌المللی موضوع مورد بحث در صلاحیت انحصاری مقامات دولتی ملی نهاده می‌شود، اصولاً مانعی در راه پذیرش قابلیت ارجاع اختلاف به داوری نیست (سیفی، ۱۳۷۷، ص ۴۴). بر این اساس، در دهه‌های اخیر کمتر نمونه‌ای از استناد به داوری‌ناپذیری موضوع دعوی به‌عنوان مستندی برای نپذیرفتن اختلاف و خودداری از رسیدگی از سوی داور مشاهده شده است (Youssef, 2009, p.50). به‌علاوه این امر بیانگر وضعیتی است که از طرف برخی نویسندگان با عنوان «پایانی بر داوری‌ناپذیری» (death of inarbitrability) توصیف شده است (Ibid, p.47). بر اساس این رویکرد، گسترش قابل توجه داوری بین‌المللی نظریه قابلیت داوری را به‌طور کل از بین برده است و دیگر هیچ پرسش آغازینی در مرحله داوری مبنی بر اینکه آیا دعوی قابلیت داوری دارد یا خیر وجود ندارد. بنابراین دیگر قابلیت ارجاع به داوری دعاوی حقوق رقابت، مسئله قابل بررسی نخواهد بود (Komminos, 2009, p.10). گرچه این دفاع همچنان به‌عنوان یک دفاع قابل توجه در اختیار محکوم‌علیه باقی می‌ماند تا به نداشتن قابلیت ارجاع موضوع دعوی به داوری بر اساس قوانین مربوطه به‌عنوان مبنایی برای ابطال یا عدم شناسایی و اجرای رای، استناد نماید (Youssef, 2009, p.49). از این رو، مناسب است که رویه نظام‌های حقوقی مختلف نیز بررسی گردد.

۲. برخورد نظام‌های حقوقی در مواجهه با داوری در حقوق رقابت

در نظام‌های حقوقی مختلف، مسئله حقوق رقابت، دعاوی خصوصی مرتبط با آن و داوری در این دعاوی، یک فرایند رو به جلو و تکمیلی را در دهه‌های اخیر داشته است. نظام حقوقی و قضایی کشور آمریکا نمونه خوبی از تحلیل این مسائل در این حوزه است و در دو دهه اخیر نیز ادبیات نسبتاً مفصلی در محدوده اتحادیه اروپا شکل گرفته است. در دیگر نظام‌ها، به‌خصوص با توجه به نوظهور بودن خود مسئله حقوق رقابت، مسائل فرعی این حوزه مانند داوری در آن کمتر فرصت تحلیل و نقد حقوقی داشته‌اند.

۱.۲. نظام قضایی آمریکا؛ از رای امریکن سیفتی تا رای میتسوبیشی موتورز

نظام قضایی آمریکا در بررسی و تحلیل داوری در موضوعات دارای جنبه حقوق عمومی پیشگام و اولین کشوری بوده که در دهه‌های اخیر به داوران بین‌المللی امکان داده است

تا به حل دعاوی مرتبط با نظام حقوق عمومی اقدام نمایند. این رویکرد در آغاز از دعاوی مربوط به بورس و اوراق بهادار و حقوق رقابت شروع شده و به دعاوی حوزه حقوق مالکیت فکری، مانند اعتبار اصل حق اختراع مربوطه، و دعاوی مرتبط با حقوق کار، مانند دعوی مربوط به تبعیض استخدامی، گسترش یافته است. دادگاه‌های این کشور نیز امروزه رویکرد و نگاهی تشویقی و مثبت به نهاد داوری تجاری دارند و اغلب به اجرای آرای داوری و شروط داوری در یک گستره وسیع متمایل هستند (Guzman, 2000, p.1287). دعوی اصلی که در نظام حقوقی آمریکا در خصوص مسئله داوری‌پذیری موضوعات مربوط به حقوق عمومی مطرح شده، دعوی Wilko v. Swan^۳ درباره داوری دعاوی مرتبط با تقلب در اوراق بهادار است. در رای مربوطه دادگاه تجدیدنظر آمریکا اعلام داشت: «حقوقی که در نتیجه نقض یک مقرره یا قانون امری پدید می‌آید، نه تنها از طریق مکانیسم دادگاه‌های دادگستری قابل مطالبه است بلکه از طریق سایر نهاد‌های شبه قضایی مانند نهاد داوری نیز میسر می‌باشد».

در حقوق رقابت، رویکرد اولیه بر نبود امکان ارجاع دعاوی مرتبط با این حوزه به داوری در پرونده امریکن سیفتی (American safety)^۴ در ۱۹۶۷م نمود یافت. دکتترین مبتنی بر این رأی به این موضوع متکی است که به دلیل اهمیت مسئله منافع عمومی در اجرای مقررات حقوق رقابت، پیچیدگی مقررات این حوزه و کمبود دانش قضایی داوران، پذیرش امکان داوری دعاوی مرتبط با حقوق رقابت نظری نامناسب است. این رویکرد بعدها نیز در دعوی Lake Communications, Inc. v. ICC^۵ در ۱۹۸۴م دنبال شد، اما برخلاف نظام و رویه‌ای بود که در خصوص اجرای مقررات حقوق رقابت در این کشور شکل گرفته بود و بر اساس آن بیش از ۷۰ درصد دعاوی مرتبط با حقوق رقابت در دادگاه‌ها از سوی اشخاص خصوصی و در قالب ضمانت اجرای مدنی و مطالبه خسارت در قابل دعوی مسئولیت مدنی ناشی از نقض قواعد حقوق رقابت مطرح می‌گردید. بر این اساس، در سال ۱۹۸۵م دیوان عالی آمریکا در دعوی Mitsubishi Motors v. Soler^۶ Chrysler-Plymouth به صورت واضح و شفاف رویکرد حاکم بر قضیه American Safety را رد نمود و اعلام کرد که داوری دعاوی مربوط به حقوق رقابت موجب نقض قواعد حقوق

3. Wilko v. Swan, 346 U.S. 427 (1953).

4. Am. Safety Equip. Corp. v. J.P. Maguire & Co., 391 F.2d 821, 828 (2d Cir. 1967).

5. Lake Communications, Inc. v. ICC Corp 738 F.2d 1473 (1984).

6. Mitsubishi Motors Corp. v. Soler Chrysler-Plymouth, Inc., 473 U.S. 614 (1985).

رقابت نمی‌شود. پرسش مطرح‌شده نزد دادگاه این بود که آیا دعوی ناشی از یک معامله بین‌المللی که مرتبط با قواعد حقوق رقابت فدرال این کشور است، قابل داوری است یا خیر. برای قاضی دادگاه ماهیت بین‌المللی قرارداد مربوطه، اجرا و شناسایی امکان اجرای قرارداد داوری را ضروری می‌ساخت؛ حتی اگر این مسئله مربوط به قواعد حقوق رقابت فدرال باشد. این رأی پس از این صادر گردید که شعبه اول دادگاه تجدیدنظر رأی دادگاه بخش مبنی بر جواز و قابلیت ارجاع دعاوی مربوط به حقوق رقابت فدرال به داوری را نقض نمود. دادگاه تجدیدنظر در تأکید بر رأی خود، به رأی صادره در پرونده American Safety اشاره داشت که در آن زمان به‌عنوان اصلی راهنما در خصوص قابلیت داوری دعاوی مربوط به حقوق رقابت استناد می‌شده است. در مجموع استدلال‌هایی که دادگاه در آن پرونده اشاره کرد، این بود که «دعوی تحت قواعد حقوق رقابت یک مسئله شخصی نیست ... [بلکه] خواهان خصوصی که مدعی حقوق خود بر اساس قانون است به دادستان خصوصی می‌ماند که از منافع عمومی حمایت می‌کند». در کنار اتخاذ رویکرد مبتنی بر نظم عمومی که ریشه در پرونده American Safety داشت، دادگاه تجدیدنظر بایستی تعهدات کشور آمریکا را بر اساس کنوانسیون نیویورک^۷ مدنظر قرار می‌داد. دادگاه این کار را با تفسیر الزامات کنوانسیون نیویورک مبنی بر اینکه هر کشور عضو لازم است قرارداد داوری را شناسایی نماید که «مربوط به دعاوی باشد که اصولاً قابل حل و فصل با داوری باشند»^۸ و با تأکید بر قید استثنائات راجع به نظم عمومی برای تبیین نداشتن قابلیت ارجاع به داوری دعوی مربوطه بر اساس قواعد حقوق آمریکا انجام داد. این رویکرد را قضاوت دیوان عالی نپذیرفتند. دیوان عالی با قبول فرجام‌خواهی در خصوص مسئله، اینکه آیا «یک دادگاه امریکایی می‌تواند یک قرارداد حل و فصل اختلافات مربوط به قواعد حقوق رقابت از طریق داوری که مرتبط با دعوی ناشی از یک قرارداد بین‌المللی است را شناسایی کند یا خیر»، امکان رسیدگی دوباره را فراهم نمود. بر اساس نظر دیوان عالی، الحاق به کنوانسیون نیویورک به مفهوم اهمیت مبنایی الزام قراردادهای داوری در قراردادهای بین‌المللی است. گرچه آرای مخالفان نیز شایان توجه بود، دیوان با رأی اکثریت اعلام نمود که شرط داوری باید اجرا گردد. دیوان گرچه به این امر توجه نمود که در صورتی که دعوی در دادگاه رسیدگی می‌شد، ممکن بود یک نتیجه کاملاً

7. Convention on the Recognition and Enforcement of Foreign Arbitral Awards, (New York Convention) 10 June 1958.

8. "concerning a subject matter capable of settlement by arbitration".

متفاوت به دست آید، اما بر این نکته تأکید کرد که نگرانی‌های مربوط به نزاکت بین‌المللی، احترام به ظرفیت‌های دیوان‌های داوری خارجی و حساسیت مسئله نیازمند توجه و ساخت یک سیستم تجاری بین‌المللی است و این امر جز با پذیرش شناسایی موافقت‌نامه داوری از سوی دادگاه در راستای ایجاد قابلیت پیش‌بینی در حل و فصل اختلافات بین‌المللی ایجاد نمی‌شود.^۹ با این حال، دادگاه عالی بر این نکته اساسی تکیه نمود که هنگامی که موافقت‌نامه داوری حاوی دعاوی مربوط به حقوق آنتی‌تراست امریکا است «... مرجع داوری ... ملزم به حل و فصل اختلاف بر اساس قوانین ملی است که نقض آن منجر به دعوی [مربوطه] شده است ...». افزون‌براین، دادگاه به این مطلب اشاره کرد که قبول داوری‌پذیری دعوی هیچ تأثیر ماهوی بر دعوی مطرح‌شده ندارد، بلکه ضرورتاً یک تغییر در مرجع رسیدگی است و قرار نیست نتیجه رسیدگی ماهوی نیز با این تغییر مرجع تغییر یابد.^{۱۰}

۲.۲. اروپا، هنوز در مسیر عدم قطعیت

الف) مراجع قضایی اتحادیه اروپا

در مقایسه با رویکرد امریکا در پذیرش داوری دعاوی مربوط به حقوق رقابت، در اروپا گام‌های پذیرش داوری در دعاوی حقوق رقابت با تأخیر و با کمی بی‌میلی برداشته شده است. مقامات حقوق رقابت اتحادیه به واسطه ترسی که از سوءاستفاده از نهاد داوری برای فرار از مقررات حقوق رقابت و درامان ماندن از خطر تحقیق و بازجویی کمیسیون اروپا داشتند، در آغاز با احتیاط با داوری روبرو شدند (Talbot, 2010, p.3). گرچه کمیسیون اروپا نظر صریحی در خصوص مسئله داوری‌پذیری دعاوی مرتبط با حقوق رقابت یا ناممکن بودن آن ابراز نکرده است، ولی از اتخاذ تدابیری به منظور توسعه داوری در حقوق رقابت اتحادیه خودداری کرده است (Zekos, 2008: 21). دیوان دادگستری اروپا نیز گرچه هیچ‌گاه به صورت صریح و مستقیم داوری‌پذیری این دعاوی را اعلام ننموده است

۹. البته این رویکرد در پذیرش داوری در دعاوی مرتبط با حقوق رقابت در یک دعوی کاملاً داخلی نیز پذیرفته شده است، ر.ک.

Gilmer v. Interstate/Johnson Lane Corp in 1991.

۱۰. برای دیدن نمونه آرای مشابه، ر.ک. Investment Partners v. Glamour Shots Licensing, 298 F.3d 314 (5th Cir., 2002) & Baxter Int'l, Inc. v. Abbott Laboratories, 315 F.3d 829 (7th Cir. 2002) AT&T Mobility LLC v. Vincent Concepcion et ux., 131 S.Ct. 1740 (USSC, 2011).

Eco Swiss v. Benetton^{۱۱}، اما در رأی اول ژوئن ۱۹۹۹ خود در دعوی Eco Swiss v. Benetton^{۱۱} به تبیین این مطلب پرداخته که در صورتی که درخواستی مبنی بر ابطال رأی داوری به واسطه مخالفت رأی یادشده با مقررات آمره در این‌گونه دعاوی که اصولاً دربرگیرنده مسائل مربوط به نظم عمومی در محدوده مواد ۸۱ و ۸۲ (۱۰۱ و ۱۰۲ جدید) معاهده اتحادیه اروپا هستند، ارائه می‌شود، دادگاه‌ها باید به مسئله مخالفت داشتن یا نداشتن این رأی با مفهوم نظم عمومی در حوزه حقوق رقابت توجه نموده، در صورتی که چنین امری را احراز نمایند، حکم به ابطال رأی دهند. هرچند برداشت‌های متفاوتی از این رأی صورت گرفته، اما برداشت کلی از آن بر این استوار است که ارتباط با حقوق عمومی و نقش نظم عمومی در دعوی، مانع ارجاع دعوی به داوری نمی‌شود، بلکه تعهدی را بر دوش داوران قرار می‌دهد تا مسائل مربوط به نظم عمومی را نیز در رسیدگی خود مورد نظر قرار دهند. بر این اساس از آنجا که حقوق رقابت اتحادیه اروپا بر اساس ماده V(2)(a) کنوانسیون نیویورک در مفهوم مقررات ناظر بر نظم عمومی قرار می‌گیرد، داور باید حقوق رقابت را در دعاوی و تصمیماتی که مربوط به حقوق یکی از کشورهای عضو اتحادیه اروپاست یا در آن کشورها باید اجرا شود، مد نظر قرار دهد (Chinn, 2008, p.440).

ب) کشورهای عضو اتحادیه اروپا

در اغلب کشورهای عضو اتحادیه اروپا نیز مسئله قابلیت ارجاع دعاوی مرتبط با حقوق رقابت به داوری، پذیرفته شده است. در فرانسه پیش از اینکه دیوان دادگستری اروپا تصمیم خود در پرونده Eco Swiss در خصوص پذیرش داوری در حقوق رقابت را اعلام نماید، حقوق فرانسه به‌عنوان اولین کشور عضو اتحادیه اروپا قابلیت ارجاع دعاوی مرتبط با حقوق رقابت به داوری را شناسایی کرده بود. در سال ۱۹۹۳ م دادگاه تجدیدنظر پاریس در دعوی Westman^{۱۲} قابلیت ارجاع دعاوی‌ای را که مربوط به نظم عمومی هستند، پذیرفت. در همان سال دادگاه تجدیدنظر پاریس در پرونده Société Aplex v. Société Velcro^{۱۳} در یک عبارت کلی‌تر قابلیت ارجاع به داوری دعاوی مربوط به حقوق رقابت اتحادیه اروپا را پذیرفت. این امر که داور متعهد است که مسائل مربوط به حقوق رقابت

11. Eco Swiss v. Benetton, Case C-126/97

12. Socie'te' European Gas Turbines SA v. socie'té Westman International Ltd

13. October 14, 1993, 1994 Rev. Arb. 165

اتحادیه اروپا را در تصمیم خود مدنظر قرار دهد تا این رأی قابلیت اجرا در کشورهای عضو را داشته باشد، در پرونده Sarl Enodis^{۱۴} دوباره بر آن تأکید شد. دادگاه تجدیدنظر پاریس در پرونده Ganz^{۱۵} اعلام نمود که داوران ممکن است مقررات حقوق رقابت اتحادیه را اعمال نمایند و درجایی که مناسب باشد تبعات یک اقدام غیرقانونی را ترسیم نمایند. در انگلیس بارزترین رأی در پذیرش داوری در حقوق رقابت، رأی سال ۲۰۰۵م در پرونده ET Plus S.A. v. Jean-Paul Welter & The Channel Tunnel Group Ltd^{۱۶} بوده که مرتبط با رأی داوری صادره به شماره 7673/1993 حسب مقررات داوری اتاق بازرگانی بین‌المللی است.^{۱۷} هرچند این رأی حوزه مشخصی از حقوق رقابت را پوشش می‌دهد، اما به‌عنوان یک نمود کلی از جایگاه داوری در حقوق رقابت در نظام قضایی انگلیس نیز به آن استناد می‌شود. در سوئد نیز داوری مقررات حقوق رقابت از سوی دادگاه تجدیدنظر غربی در پرونده Dirland Télécom SA v. Viking Telecom AB^{۱۸} پذیرفته شده است. در ایتالیا دادگاه تجدیدنظر میلان در پرونده Istituto Biochimico Italiano v. Madaus^{۱۹} قابلیت داوری دعاوی مربوط به حقوق رقابت را پذیرفت.

سوئیس نیز گرچه عضو اتحادیه اروپا نیست، اما از آنجا که مکانی بین‌المللی به‌عنوان محل داوری است و به‌واسطه ارتباطی که با کشورهای عضو این اتحادیه دارد، رویه آن کشور می‌تواند اهمیت بسیاری در اعمال قواعد حقوق رقابت اتحادیه اروپا داشته باشد. در سوئیس معمولاً به تصمیم شعبه دیوان استیناف کانتون وود (Canton of Vaud) در تاریخ ۲۸ اکتبر ۱۹۷۵ در پرونده Ampaglas v. Sofia^{۲۰} استناد می‌شود. در این پرونده داور صلاحیت خود را برای بررسی اعتبار موضوع تحت معیارهای موضوع ماده ۸۵ معاهده تأسیس اتحادیه اروپا شناسایی کرد. طرف مخالف دادخواستی را به دادگاه کانتون وود تقدیم کرد و اظهار داشت که داور صلاحیت بررسی اعتبار قرارداد

14. Sarl Enodis v. SNC prodim 1995

15. CA Paris, March 29, 1991, 1991 Rev. Arb. 478.

16. ET PLUS SA v Jean-Paul Welter & The Channel Tunnel Group Ltd[2005] EWHC 2115 (Comm) decided 7/11/2005 QBD

17. ICC case 7673/1993, 1997 Riv. Arb. 431.

18. decision T-4366-02, the Court of Appeal for Western Sweden, December 29, 2003. G. Blanke, Case comment on the Dirland Télécom case, 8 E.C.L.R. 434 (2005)

19. A.G., Court of Appeal, Milan, September 13, 2002, Dir. Ind. 346 (2003)

20. Published in 129 Journal des Tribunaux, 1981-III-71.

پایه تحت ماده ۸۵ را ندارد. دادگاه این درخواست را رد کرد و اعلام داشت که داور موردنظر صلاحیت رسیدگی به قرارداد مربوط را بر اساس قواعد حقوق رقابت اتحادیه داشته است. این رویه در تصمیم دیوان عالی فدرال سوئیس در پرونده^{۲۱} G. SA v. V. SpA در سال ۱۹۹۲م نیز دوباره تأیید شد. در این پرونده دیوان عالی تأکید کرد که هیچ‌یک از مواد ۸۵ معاهده اروپا و آیین‌نامه اجرایی شماره ۱۷ آن، دادگاه‌های ملی یا داوران را از بررسی اعتبار قراردادی که موضوع اختلافات میان طرفین قرار گرفته است، منع نمی‌کند^{۲۲}. پرونده Tensacciai S.P.A v. Freyssinet Terra Armata S.R.L. نیز نمونه دیگری از پذیرش داوری‌پذیری در حقوق رقابت در کشور سوئیس است. در ۸ مارس ۲۰۰۶ دیوان عالی سوئیس اعلام کرد که رأی داوری صادره در این پرونده به این دلیل که مقررات حقوق رقابت اتحادیه به صورت کامل مد نظر داوران قرار نگرفته است، قابل ابطال نیست.

حاکمیت اراده طرفین و تکلیف داور در اعمال قواعد آمره

پذیرش داوری در حقوق رقابت به مفهوم خاتمه ابهام‌های ناشی از رفع تعارض میان منافع عمومی و خصوصی نخواهد بود، بلکه توسعه نهاد داوری به‌عنوان روش جایگزین حل‌وفصل اختلاف در تجارت بین‌الملل اهمیت پرشش‌های مربوط به اعمال، اجرا، شناسایی و تفسیر مقررات آمره و انتظامی را هم در رسیدگی داوری و هم در رسیدگی دادگاه‌های مرتبط با داوری که درخواست شناسایی یا ابطال رأی داور از آن شده است افزون نموده است (Komninos, 2009, p.6). بر این اساس، این پرسش مطرح می‌شود که تکلیف داور در برخورد با قواعد آمره چگونه باید باشد. یک رویکرد توجه نکردن به قواعد آمره و یا تمرکز بر آن‌ها صرفاً به‌عنوان امور موضوعی حاکم بر دعوی است. بر اساس این رویکرد، داوری یک نهاد خصوصی است و داوران نیز قضات خصوصی هستند که وظیفه آنها حل‌وفصل دعاوی خصوصی است. آن‌ها نهادهای دولتی نیستند که وظیفه‌شان رعایت و اعمال قوانین حاکمیتی و منافع عمومی یا برقراری نظم عمومی باشد. برخلاف دادگاه‌های ملی، داوری تجاری بین‌المللی هیچ محلی ندارد (arbitration has no forum) و هیچ قانون مقر داوری (lex fori) نیز وجود ندارد، زیرا محل داوری به مفهوم محل قضایی داوری نیست (خوشحال، ۱۳۹۱، ص ۵۴). این به آن معناست که داوران تحت حکومت قواعد

21. Tribunal Fédéral, April 28, 1992, 10 A.S.A. Bull. 368 (1992)

22. برای مطالعه بیشتر ر.ک. Poudret, 2007, p.296 و blessing, 1999, p.35.

تعارض قوانین مشخصی قرار ندارند و به وسیله قاعده امره (lois d'application immediate) هیچ کشوری ملزم نمی گردند. همه این قواعد برای داوران به منزله قواعد امره کشور ثالث است (Komminos, 2009, p.15) که در نهایت توجه داور به آنها صرفاً به عنوان یک امر موضوعی را توجیه می کند.^{۲۳}

رویکرد دیگر توجه به قواعد امره به عنوان یک امر حکمی و اعمال آنها بر اساس قواعد حل تعارض است. این رویکرد بر این قاعده استوار است که یکی از مبانی پذیرش داوری پذیری در حقوق رقابت، فرض دادگاهها در رعایت قواعد امره این حوزه از سوی داوران و امکان نظارت دادگاهها بر رأی صادره برای اطمینان از رعایت این تکلیف داور است. داوری برگرفته از رضایت مشترک طرفین است، اما داوری قراردادی در ضمن، خود دربرگیرنده قواعد امره نیز است؛ قواعدی که قابل اسقاط نیستند و نوعاً برای حمایت از یک سری حقوق عمومی عام وضع شده اند (Greenawalt, 2007, p.103). بر این اساس، بی توجهی به قواعد امره یا محدود کردن آنها به عنوان امور موضوعی حاکم بر دعوی، به صورت یک نظر کلی، جایگاهی در داوری تجاری بین المللی امروزی ندارد.

۱. مبانی الزام داور به اعمال قواعد امره

۱.۱. رعایت قانون حاکم

برخی بر این عقیده اند که اعمال قواعد امره مبتنی بر حاکمیت اراده طرفین است، زیرا طرفین با انتخاب قانون حاکم به صورت ضمنی، اعمال این قواعد را پذیرفته اند (Blankley, 2010, p.1843). بر این اساس، نه تنها نباید با گزینش اتفاقی قواعد امره خارج از اراده طرفین، اصل قابلیت پیش بینی را در تجارت بین الملل خدشه دار نمود (Fenelon, 2003, p.3)، بلکه باید این اراده مشترک را به عنوان مبانی برای اعمال قواعد امره نیز استفاده کرد. قواعد امره همواره به عنوان بخشی از امور حکمی حاکم بر دعوی می توانند بخشی از قانون حاکم تلقی شوند. تکلیف گزینش قانون حاکم بر اساس انتخاب طرفین،

۲۳. باین حال کنوانسیون نیویورک نظریه غیرمحملی کردن داوری را حداقل به صورت کلی قابل قبول نمی داند؛ به خصوص در مرحله اجرا که ارتباط رای با یک کشور و نظام حقوقی خاص به آن اعتبار اجرایی می دهد. ر.ک. ایرانشاهی، ۱۳۹۱، ص ۲۷. باین حال از حیث بطلان یا عدم بطلان رای در نظام حقوقی محل داوری، گزینش بر حذف این شرط و بردن ارتباط حقوقی رای با محل داوری است. ر.ک. جنیدی، ۱۳۸۷، ص ۱۳۸ و اسکندری، ۱۳۸۹، ص ۳۰.

اعمال قواعد تعارض قوانین کشور مقرر داوری و یا اعمال قواعد حل تعارض مناسب در نظر داور، یکی از تکالیف بنیادین و اساسی داور است. مفهوم قانون حاکم دربرگیرنده مجموعه‌ای گسترده از قواعد است. از این‌رو، هنگامی که داور قانون یک کشور مشخص را به‌عنوان قانون حاکم شناسایی نمود، ناگزیر است این قانون را به صورت یک مجموعه کلی، چنان‌که ممکن است بر یک دعوی داخلی حاکم شود، اعمال نماید. بر این اساس، داور در حل و فصل دعوی ناگزیر است قواعد آمره و مقررات انتظامی قانون حاکم را نیز اعمال نماید. با این حال اشکالی که ممکن است در این خصوص پیش آید این است که برخلاف قواعد تکمیلی که ماهیتی خصوصی دارند و اعمال آن‌ها بر اساس قواعد حل تعارض اصولاً با محدودیتی روبرو نمی‌شود، قوانین آمره و انتظامی ماهیتی سرزمینی دارند. طرفین اختلاف می‌توانند قانون کشور ثالث را که هیچ‌گونه ارتباطی با دعوی ندارد صرفاً به این دلیل که آن را مناسب می‌بینند به عنوان قانون حاکم شناسایی نمایند، اما اعمال قواعد آمره به واسطه ماهیت ذاتی آن فقط در هنگامی که یک ارتباط سرزمینی میان موضوع قانون و دعوی وجود دارد، قابل اعمال است. برای نمونه در دعوی یک شرکت خریدار ترک و یک شرکت فروشنده ایرانی که قانون سوئیس به‌عنوان قانون حاکم انتخاب شده است، اعمال قواعد صادرات و واردات کشور سوئیس در روابط میان طرفین بی‌مفهوم و فاقد مبنا است. از سوی دیگر، بی‌توجهی به قوانین صادرات و واردات کشور ایران صرفاً به این عنوان که قانون ایران حاکم نیست نیز نمی‌تواند منطقی باشد. افزون بر این، گروهی از قوانین آمره صرفاً بر اجرای قرارداد تأثیر دارند و گروهی دیگر بر صحت و اعتبار قرارداد تأثیر می‌گذارند. مقررات صادرات و واردات از آن دسته قوانینی هستند که صرفاً تأثیر اجرایی داشته، یعنی صحت قرارداد پایه را تحت تأثیر قرار نمی‌دهند، بلکه ممکن است در اجرای آن مانعی ایجاد نمایند؛ در حالی که قوانین مرتبط با حقوق رقابت، در اغلب اوقات تأثیری حقوقی و مؤثر بر صحت قرارداد دارند. در نمونه بالا اگر دو شرکت یادشده اقدام به تقسیم حوزه جغرافیایی فروش میان خود نمایند، آیا یکی از طرفین می‌تواند در دعوی احتمالی به قوانین حقوق رقابت کشور سوئیس، که بر اساس آن چنین توافقی خلاف قانون است، به‌عنوان مبنایی بر بطلان این قرارداد استناد نماید؟ همان‌طور که در فرض قبلی اشاره شد، در این فرض نیز صرف این‌که قوانین مرتبط با حقوق رقابت ایران یا ترکیه تحت گستره قانون حاکم بر قرارداد قرار نمی‌گیرند، مانع از این امر نمی‌شود که داور نسبت به شناسایی و اعمال این

قواعد اقدام نماید. در واقع معیار اعمال کردن یا نکردن این مقررات این است که آیا تشخیص ماهیت و کارکرد این قواعد مستلزم اعمال آن‌ها در این موارد است یا خیر.

۲.۱. الزام داور به صدور رأی قابل اجرا در سایه مفهوم نظم عمومی

داوری و گسترش مؤثر آن در عرصه تجارت بین‌الملل ریشه در باور حاکمیت‌ها در نقش داور به عنوان یک ابزار مؤثر در روابط بین‌المللی دارد. باین حال در مقابل این حمایت دولت‌ها، این توقع نیز وجود دارد که داوران نیز انتظارات و سیاست حاکمیت‌ها را محترم بشمارند. بر این اساس، یکی از دلایلی که داوران را ملزم می‌نماید که قواعد آمره را رعایت کنند، تکلیف داوران به تأیید و اجرای قوانین کشورهای مختلف است. بنیان عقلی این مطلب این است که در نبود نظام داور در سیستم‌های حقوقی ملی، رسیدگی به دعوی و اعمال قوانین داخلی به قاضی داخلی واگذار می‌گردد. جایگزینی قاضی داخلی با یک داور از سوی نظام‌های حقوقی نباید به نادیده گرفتن قوانین و منافع عمومی و قربانی شدن نظم عمومی آن‌ها منجر شود، زیرا در صورتی که قاضی به دعوی رسیدگی می‌نمود، حتماً این قواعد را اعمال می‌کرد (Laurence, 2003, p.6). این انتظار حاکمیت‌ها در قالب مفهوم نظم عمومی نهادینه شده است. این ابزار داوران را ملزم می‌سازد که برای اجرای تعهد خود به صدور یک رأی «قابل شناسایی و اجرا»، توقعات و انتظارات دولت‌ها را محترم بشمارند. رأی داور به خودی خود نمی‌تواند چیزی بیش از یک قرارداد مستقل باشد، بلکه آنچه به آن اعتبار می‌دهد، توافق کشورها در قالب قوانین داخلی یا کنوانسیون‌های بین‌المللی بر اجرای آرای داور همسان آرای دادگاه‌هاست. در واقع این ضمانت اجرای خاص است که به رأی داور ارزش و اعتباری فراتر از یک قرارداد خصوصی می‌بخشد.

مراجع قضایی ملی نیز به هنگام صدور دستور اجرای چنین آرای رأسی یا به درخواست یکی از طرفین، اقدام به بازبینی این آرا در چارچوب مفهوم نظم عمومی می‌نمایند. به مفهوم نظم عمومی هم در قوانین ملی و هم در کنوانسیون‌های بین‌المللی اشاره شده است. بند ب قسمت ۲ ماده ۵ کنوانسیون نیویورک به مفهوم نظم عمومی اشاره دارد. این بند مقرر کرده است: «در صورتی ممکن است از شناسایی و اجراء حکم داور نیز امتناع به عمل آید که مرجع صالح کشوری که شناسایی و اجراء حکم از آن درخواست شده احراز کند که الف-... یا ب- شناسایی یا اجراء حکم با نظم عمومی آن کشور مغایرت دارد». ماده ۳۴ قانون داور تجاری بین‌المللی ۱۳۷۶ق ایران، که از قانون

نمونه آنسیترال اقتباس شده است^{۲۴}، مقرر می‌دارد: «در موارد زیر رأی «داور» اساساً باطل و غیرقابل اجراست: ۱-...، ۲- در صورتی که مفاد رأی مخالف با نظم عمومی یا اخلاق حسنه کشور و یا قواعد آمره این قانون باشد». لذا رعایت نکردن قواعد آمره از جمله قواعد حقوق رقابت، می‌تواند از سوی داور به منزله مغایرت رأی مورد نظر با نظم عمومی کشور محل اجرا و مانعی در اجرای رأی داور صادره باشد. برای جلوگیری از این وضعیت، داور ناگزیر است در رأی خود مقررات آمره حقوق رقابت را نیز مد نظر قرار دهد. البته این امری قطعی نیست که برداشت داور از این قوانین دقیقاً مطابق برداشت دادگاه‌های ملی باشد، اما دادگاه‌ها در تحقق اقتضائات مفهوم نظم عمومی عملاً به این حد اکتفا می‌کنند که داوران قوانین آمره حقوق رقابت را مد نظر قرار دهند، بدون اینکه در عمل وارد ماهیت دعوی شده، به بررسی تصمیم داور بر اساس قوانین حقوق رقابت بپردازند.

باین حال، این تکلیف داور باید هدف‌دار باشد. در واقع اجرای این تکلیف، داور را ناگزیر از بررسی محل‌های احتمالی اجرای رأی می‌سازد (انصاری، ۱۳۹۱، ص ۵۱)؛ به‌خصوص در مصادیقی که قوانین حقوق رقابت کشورهای مرتبط با یکدیگر متفاوت، یا در تعارض هستند. توقع هر مرجع قضایی به اعمال قواعد آمره آن کشور در رأی صادره است، نه اینکه داور قواعد آمره مناسب را بر دعوی حاکم کرده باشد. این مسئله ممکن است تعهد داور به صدور یک رأی منصفانه و بدون جهت‌گیری را خدشه‌دار نماید (ضرابی، ۱۳۹۱، ص ۱۴۷) در واقع در گزینش قواعد آمره حاکم بر دعوی مفهوم قانون مناسب (Proper Law) بر اساس عناصر ارتباط با دعوی (Connecting Factors) جای خود را به مفهوم قانون مناسب بر اساس قانون محل اجرای احتمالی رأی داور (the Potential Place of Enforcement) می‌دهد.

۲. گزینش میان مقررات آمره

دکتر بلسینگ (Blessing) میان اقسام مختلف مقررات آمره بر اساس بنیان و نیز سیاست‌های حاکم بر آن‌ها تفکیک قائل شده است. به باور وی بر اساس بنیان، مقررات آمره به اقسام زیر تقسیم می‌شوند: قانون مناسب قرارداد (Lex Contractus)؛ قانون مقرر دادگاه (Lex Fori)؛ نظم حقوقی یک کشور ثالث؛ نظم عمومی بین‌المللی مانند

۲۴. برای مقایسه قانون داور تجاری ایران و قانون نمونه آنسیترال ر.ک. سیفی، ۱۳۷۷، ص ۳۵ به بعد و مظفری، ۱۳۹۰، ص ۲۸۰ به بعد.

قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل یا مقررات حقوق رقابت اتحادیه اروپا؛ و در آخر نظم عمومی محلی که قرار است رای داوری در آنجا اجرا گردد. وی بر اساس سیاست‌ها، ارزش‌های فرهنگی و منافع اجتماعی، قواعد آمره را به اقسام زیر تقسیم کرده است: حمایت از منافع مالی مانند کنترل مبادلات؛ حمایت از محیط زیست؛ حمایت از منافع حیاتی دولت برای رفاه عمومی؛ و حمایت از تجارت آزاد و بازار کارآمد (Laurence, 2003: 3). این تقسیم از قواعد آمره می‌تواند در برخی مواقع برای گزینش و اعمال کردن یا نکردن قواعد آمره مهم باشد. برای نمونه در خصوص مینا در تکلیف داور به اعمال قواعد آمره قانون مناسب قرارداد، تردید اندکی وجود دارد^{۲۵} (Ibid, p.4). درباره دیگر قواعد آمره نیز در هر حال یک پرسش بنیادین مطرح است که داور در رویارویی با اعمال فراسرزمینی قواعد آمره که بخشی از قانون مناسب قرارداد نیستند، چگونه باید برخورد نماید. دو رویکرد متفاوت در این رابطه وجود دارد؛ برخی مخالف و بعضی موافق اعمال هستند.

به صورت سنتی جایگاه حاکمیت اراده طرفین در داوری و تعلق داوری به اراده طرفین داور را ناگزیر به احترام به قاعده موضوع توافق طرفین در تعیین قانون حاکم می‌ساخت. لذا داور نمی‌توانست به این اعتبار که وی تحت امر طرفین بوده و بر این اساس متعهد است به انتخاب آن‌ها در تعیین قانون حاکم احترام بگذارد، از اعمال قواعد حقوق عمومی خارجی خودداری ورزد. این رویکرد به دلیل اعمال اصل سرزمینی بودن در حقوق عمومی است که محتوای سیاسی و شاخصه آن در حفظ منافع حقوق عمومی متفاوت از منافع خصوصی اشخاص می‌باشد و اعمال آن را محدود به روابط درون سرزمینی می‌کند. مبنای اصلی این رویکرد این است که داور باید در خدمت طرفین داوری باشد. برای اصلاح هرگونه زیاده‌روی در این خصوص، اعمال قواعد نظم عمومی بین‌المللی کافی است، زیرا برخلاف قاضی، داور یک مأموریت حاکمیتی برای حمایت از منافع عمومی کشورها ندارد (Laurence, 2003, p.4؛ جنیدی، ۱۳۸۱، ص ۱۲۴). در حمایت از این رویکرد آنتون هینی (Anton Heini) استدلال می‌کند که تعهد و وظیفه حقوق بین‌الملل خصوصی این است که به تعریف سیستمی برای حل و فصل اختلافات خصوصی بپردازد. اعمال قواعد آمره کشور خارجی تنها هنگامی می‌تواند مورد توجه قرار گیرد که این مقررات بخشی از سیستم حقوقی باشند که باید بر اساس قواعد معمول تعارض قوانین بر دعوی حاکم گردند. این وظیفه داور نیست که منافع کشورهای مختلف را

۲۵. برای نمونه ر.ک. ICC Award No. 6142 (1990)

مدنظر قرار دهد، زیرا این کار ممکن است موجب درخطر افتادن قابلیت پیش‌بینی در رویه‌های تجاری بین‌المللی گردد. گینو لورچر (Gino Lorcher) نیز در حمایت از این رویکرد اظهار می‌دارد که داور صرفاً در شرایط خاصی باید در جهت اعمال قواعد آمره یک کشور ثالث از دامنه اراده طرفین در گزینش یک سیستم حقوقی خاص خارج شود. به باور وی، این امر که یکی از طرفین که با گزینش قانون حاکم، حق اعمال قواعد آمره کشور خود را اسقاط نموده است، بتواند در مرحله بعد به آن مقررات استناد نماید، امری برخلاف اصل حسن‌نیت قراردادی است. در چنین شرایطی هم باید به اصل لزوم قراردادهای (pacta sunt servanda) احترام گذاشت و هم لازم است داور به گزینش طرفین در انتخاب قانون حاکم احترام بگذارد.

درمقابل، رویکرد دیگر به سمت اعمال قواعد آمره خارجی است. رویکرد سنتی که بر اساس آن داور به دلیل اعمال قانون موضوع توافق طرفین از اعمال قواعد آمره خارجی ممنوع است، با انتقادات بسیاری از سوی نویسندگان کنونی روبرو شده است (Laurence, 2003, p.6). ماهیت قواعد آمره این است که در شرایطی که هدف قانون‌گذار اعمال آن قواعد است، اعمال گردند؛ صرف‌نظر از اینکه قرارداد مربوطه داخلی باشد یا بین‌المللی، مشروط بر اینکه یک عامل ارتباط قوی و نزدیک میان دعوی و کشوری که قواعد آمره آن باید اعمال شود وجود داشته باشد. آقای لازرف (Lazereff) در این خصوص معتقد است که داوران بایستی یک رویکرد کاملاً عملگرا (Pragmatic) داشته باشند. به باور وی، داور باید تنها به مقررات آمره کشوری که رای احتمالاً در آنجا اجرا خواهد شد، توجه کند. این رویکرد در ماده ۲۶ مجموعه مقررات داوری اتاق داوری بین‌المللی مورد توجه قرار گرفته است. این رویکرد اخیر گرچه جذابیت‌هایی را به همراه دارد، ولی می‌تواند مغایر با بی‌طرفی داوران بین‌المللی باشد؛ خصوصاً اینکه ممکن است در آن واحد قوانین آمره متفاوت و گاه متعارضی بر دعوی حاکم گردند. ماهیت و هدف هر قانونی این است که بر موضوعات مدنظر حکومت یابد، اما در جایگاه داوری بی‌طرف در رویارویی با قوانینی که هریک چنین هدفی دارند، وظیفه داور این است که قانون مناسب را بر اساس عوامل ارتباط جست‌وجو، و آن را بر روابط طرفین حاکم کند. قوانین آمره نیز از این رویکرد مستثنا نیستند. بر این اساس، دراصل وظیفه داور این خواهد بود که قانونی را که برای حکومت بر دعوی مناسب است، انتخاب نماید.

این اختلافات در تعیین قواعد آمره قابل اعمال موجب شده است نویسندگانی مانند پروفیسور امانوئل گیلارد (Emmanuel Gaillard) اعمال قواعد آمره را محدود به موضوعاتی

مانند فورس ماژور و اقدامات خلاف اخلاق نمایند. برخی دیگر از نویسندگان نیز به دنبال وضع قواعدی برای حل تعارض میان قواعد آمره هستند. یکی از این رویکردها توجه به منافع طرفین دعوی در تعیین قواعد آمره است. در واقع داور باید به گزینش قواعد آمره‌ای بپردازد که به بهترین نحو منافع مشترک میان طرفین را تضمین نماید. بر این اساس، برای نمونه اگر یکی از طرفین به دنبال گرفتن یک دستور موقت برای الزام طرف دیگر به انجام اقدامی باشد که شخص اخیر مدعی است که بر اساس قانون کشور وی جرم تلقی می‌شود، این امر وظیفه داور خواهد بود که مجرمانه بودن چنین اقدامی را در رای خود مد نظر قرار دهد؛ اما صرف این استدلال که قرارداد موردنظر بر اساس قوانین کشور محل سکونت خواننده باطل است، نمی‌تواند دفاع قابل توجهی باشد. روش دیگر تکیه صرف بر قواعد آمره‌ای است که به صورت بین‌المللی پذیرفته شده‌اند؛ بدون اینکه مقررات آمره کشوری خاص مد نظر قرار گیرد. در واقع با توجه به مبانی و کارکردهای داوری، این روش به بهترین نحو می‌تواند متناسب با ساختار داوری باشد.

در خصوص حقوق رقابت، این نکته واضح است که جز در سطح اتحادیه اروپا چنین هنجارهای بین‌المللی وجود ندارند. در واقع نقض قوانین حقوق رقابت به هیچ عنوان نمی‌تواند خلاف قواعد آمره حقوق بین‌الملل باشد. حتی در حوزه عملکرد اتحادیه اروپا نیز به هنگامی که داور محلی خارج از این اتحادیه و میان اشخاصی که لزوماً هر دو تابع اتحادیه نیستند اقدام به رسیدگی می‌نماید، نمی‌توان به قواعد این حوزه به‌عنوان یک هنجار بین‌المللی توجه نشان داد. هنگامی که حقوق رقابت کشور مقرر داوری نیز مد نظر قرار می‌گیرد، اعمال قواعد آمره در صورت نداشتن ارتباط با دعوی به صورت سرزمینی چندان مفهوم نخواهد داشت. اعمال مفهوم نظم عمومی کشور مقرر داوری نیز به مفهوم اعمال قواعد آمره کشور مقرر داوری نیست، بلکه صرفاً در شرایطی معنا می‌دهد که یک قانون خارجی خلاف نظم عمومی باشد و نه لزوماً در هنگامی که اقدام موضوع دعوی، با فرض نبود ارتباط سرزمینی با کشور مقرر داوری، خلاف قوانین آمره آن کشور باشد.

اگر قانون رقابت کشور محل اجرای قرارداد موضوع استناد خواننده قرار گیرد نیز مشکل تا حدی پیچیده می‌شود. در واقع، توجه داور به قانون کشوری که نه به‌عنوان قانون حاکم شناخته شده و نه قانون کشور مقرر داوری است، نبایستی چندان وجهی در داوری تجاری بین‌المللی داشته باشد. اما جدای از این، ضرورت‌های عملی ارتباط این قانون با قرارداد را نمی‌توان نادیده انگاشت. در مثالی که به آن اشاره شد، در صورتی که اجرای قرارداد مستلزم ضمانت اجرای کیفری برای خواننده باشد، به‌نوعی مسئله ناتوانی از اجرا بر

دعوی حاکم خواهد بود. در این خصوص گرچه داور نمی‌تواند قانون رقابت مدنظر را بر دعوی حاکم نماید، اما انصاف این است که این مسئله را به‌عنوان یک امر موضوعی و با لحاظ اقتضائات عملی حاکم بر آن مد نظر قرار دهد. بر این اساس، در گزینش قوانین آمره مختلف، باید به ماهیت سرزمینی قوانین حقوق رقابت و منافعی که در این حوزه مورد نظر است توجه داشت. در گام اول، اعمال قواعد تعارض قوانین مناسب‌ترین راه در گزینش میان قوانین آمره متعارض است، اما اهداف حاکمیتی این قوانین و ارتباط آن با مفهوم نظم عمومی ایجاب می‌کند که به جوانب حاکم بر این خصوصیات نیز توجه شود.

نتیجه

حقوق رقابت یکی از مظاهر نوین منافع عمومی است که به‌واسطه کارکرد آن در تنظیم روابط اقتصادی و رقابتی در محیط تجاری، نقشی اساسی در داوری‌های تجاری نیز یافته است. همان‌طور که پیش‌تر در این مقاله اشاره شد، ارجاع اختلافات مرتبط با حقوق رقابت در گذشته با تردید همراه بوده است. این بی‌اعتمادی بیش از هر چیز ناشی از ابهام در خصوص «داوری‌پذیری» دعاوی مرتبط با حقوق رقابت به‌واسطه ارتباطی است که این حوزه با منافع عمومی جامعه دارد. هدف اصلی داوری تجاری به‌عنوان نهادی که ساخته اراده اشخاص خصوصی است، تعادل قضایی میان منافع متعارض و خواست‌های متفاوت اشخاص خصوصی است. در رسیدگی به این اختلاف، هدف اصلی داور این است که به اختلاف به‌عنوان امری متعلق به اراده اطراف دعوی نگاه کند. بر این مبنا در نظر داشتن منافع عمومی و قواعد حاکمیتی نقشی در این رسیدگی نخواهد داشت. در گذر زمان تغییراتی در این رویکرد به داوری پدید آمد و نقش و جایگاه داوری برای تنظیم ارتباطات تجاری و خصوصی اشخاص در جامعه، موجب توسعه جایگاه و کاستن از محدودیت‌های حاکم بر داوری گردید. امروزه کمتر تردیدی در قابلیت ارجاع دعاوی و اختلافات به‌واسطه ارتباط با منافع حاکمیتی و عمومی دعوی وجود دارد. افزون‌براین، در گستره جایگاه و نقش داور نیز یک بازتعریف ایجاد شده است. دیگر داوری، محدود به ابزاری متعلق به اراده اشخاص خصوصی تلقی نمی‌گردد، بلکه به‌عنوان بخشی از نظام کلی حاکمیت قضایی دیده می‌شود که در آن به منافع عمومی و خصوصی به صورت هم‌زمان توجه می‌شود. بر اساس این رویکرد، داور موظف است منافع و ماهیت عمومی موضوع داوری را در رسیدگی به اختلاف مد نظر قرار دهد. با این حال، رعایت منافع عمومی و اعمال قواعد آمره تکلیفی نیست که حدود و ثغور آن به صورت مشخص تعیین شده باشد؛ لذا با پذیرش داوری‌پذیری در حوزه حقوق رقابت، مسئله برخورد داور با مسائل

مربوط به نظم عمومی پدید می‌آید. در داوری‌های تجاری بین‌المللی که داور با گروه مختلفی از قواعد آمره ملی و بین‌المللی روبروست، جست‌وجو و اعمال قاعده بهتر تکلیفی نیست که به‌سادگی و حسب قواعد «تعارض قوانین» قابل حل‌وفصل باشد. داور در جمع میان منافع خصوصی طرفین دعوا و اعمال قواعد آمره حقوق رقابت به‌عنوان بخشی از حقوق عمومی که به صورت بنیادین بر روابط حقوقی اطراف دعوی تأثیر می‌گذارد، باید راهکاری را برگزیند تا در یک طرح کلی از نظام داوری تجاری، قابل پذیرش، و با بنیان‌های این نهاد قابل انطباق باشد. حقوق رقابت در نظام حقوقی ما پیشینه‌ای قابل توجه ندارد و ظهور آن در سال ۱۳۸۷ش با تصویب قانون اصلاح قانون برنامه چهارم توسعه بوده است. لذا چندان عجیب نیست که رویه‌ای قابل اتکا در نظام حقوقی ما قابل مشاهده نبوده و ادبیات حقوقی مدونی در این رابطه توسعه نیافته باشد. در این راستا باید دید آیا قواعدی در گزینش قواعد آمره به صورت کلی و ویژه در خصوص حقوق رقابت وجود دارد؟ اصل سرزمینی بودن که بر مسائل حوزه قواعد آمره حکومت دارد، اعمال مکانیسم مشابه قواعد حل تعارض در حقوق خصوصی را منطقی نمی‌سازد. بر این اساس، مناسب است که مکانیسم سازگار با ماهیت و رویکرد قواعد آمره، به‌خصوص ماهیت سرزمینی آن در گزینش قواعد آمره، حاکم گردد؛ ضمن اینکه در این راستا انتظارات مشروع طرفین در حل و فصل اختلاف باید محترم شمرده شود. ماهیت بی‌محل بودن داوری می‌تواند تا حدی در جمع میان این دو کفه، انتظارات مشروع را غالب کند، اما در هر حال امکانی که مراجع قضایی ملی در یاری کردن یا نکردن داوری در مرحله اجرا دارند، و تکلیف داور به صدور رأی که قابلیت اجرا دارد، باعث می‌شود که ملاحظات عملی نیز در چنین گزینش‌هایی نقشی اساسی داشته باشند. بر این اساس، به‌نظر می‌رسد در حقوق ایران نیز با مد نظر قرار دادن مواد ۴۵۴، ۴۵۷ و ۴۹۶ قانون آیین دادرسی مدنی و مواد مرتبط در قانون اصلاح موادی از قانون برنامه چهارم توسعه و اجرای سیاست‌های اصل ۴۴ قانون اساسی، هیچ منعی در ارجاع دعاوی مرتبط با حقوق رقابت به داوری وجود نخواهد داشت. پذیرش داوری در دیگر نهادهای مرتبط با حقوق انتظامی و شبه عمومی مانند هیئت داوری بورس اوراق بهادار که در ماده ۳۶ قانون بازار اوراق بهادار پیش‌بینی شده است، ما را به پذیرش این نظر ترغیب می‌نماید. باین‌حال، اگر قواعد اعمال شده از سوی داوران برخلاف قواعد مقرر در قوانین حقوق رقابت از جمله قانون اجرای سیاست‌های اصل ۴۴ باشد، می‌توان از قواعد مرتبط با ابطال رای داور تحت ماده ۴۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی استفاده کرد.

منابع و مآخذ

الف) فارسی

۱. اسکندری، حسین (۱۳۹۱)، آثار اعتراض به رأی داوری در کنوانسیون های بین‌المللی و حقوق داخلی کشورها، فصلنامه حقوق، دوره ۴۱، شماره ۴، ص ۳۸-۲۱
۲. افتخارجهرمی، گودرز (۱۳۷۸)، تحولات نهاد داوری در قوانین موضوعه ایران و دستاورد آن در حوزه داوری بین‌المللی، تحقیقات حقوقی شماره ۲۷ و ۲۸، ص ۴۴-۱۳
۳. انصاری، علی و مبین، حجت (۱۳۹۱)، قواعد فراملی در داوری تجاری بین‌المللی و جایگاه آن در حقوق ایران، فصلنامه حقوق، دوره ۴۱، شماره ۳، ص ۵۶-۳۷
۴. ایرانشاهی، علیرضا (۱۳۹۱)، آثار فراسرزمینی جریان دادرسی اعتراض به رأی داوری، نامه مفید، شماره ۹، ص ۴۰-۲۵
۵. باقری، محمود (۱۳۸۷)، قابلیت داوری اختلافات ناشی از حقوق اقتصادی: ناکامی قراردادی در رجوع به داوری در دعوی حقوق رقابت و حقوق بازار بورس، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۴۸، ص ۳۴۶-۲۷۷
۶. جنیدی، لعیبا (۱۳۸۱)، اجراء آراء داوری بازرگانی خارجی، انتشارات شهر دانش، تهران
۷. جنیدی، لعیبا (۱۳۸۷)، مسئله اجرای آراء داوری ابطال شده، مجله حقوق، دوره ۳۸، شماره ۴، ص ۱۶۰-۱۳۷
۸. خوشحال، فائزه (۱۳۹۱)، داوری غیر محلی، راه وکالت، سال چهارم، شماره ۷، ص ۶۱-۵۲
۹. سیفی، سید جمال (۱۳۷۷)، قانون داوری تجاری بین‌المللی ایران همسو با قانون نمونه داوری آنسیترال، مجله حقوقی بین‌المللی، شماره ۲۳، ص ۸۲-۳۵
۱۰. شمس، عبدالله (۱۳۸۶)، "آیین دادرسی مدنی"، نشر دراک، تهران
۱۱. ضرابی، میترا (۱۳۹۱)، بررسی وجوه اشتراک بین قانون داوری ۱۹۹۶ انگلستان و قانون داوری تجاری بین‌المللی ایران، نامه مفید، شماره ۹۱، ص ۱۶۰-۱۴۱
۱۲. کریمی، عباس (۱۳۹۱)، "حقوق داوری داخلی"، مؤسسه انتشارات دادگستر، تهران
۱۳. مظفری، مصطفی و فدایی، حسن (۱۳۹۰)، بررسی شرایط داوری در قانون داوری تجاری بین‌المللی ایران و مقررات داوری آنسیترال و مقررات داوری ICC، کنون وکلا، شماره ۲۱، ص ۲۸۸-۲۸۰

ب) خارجی

14. Athanasakis, Dimitrios (2008) "Law applicable to merits of the arbitration dispute (an overview of the English, Swiss and French arbitration laws)", **Munich Personal RePEc Archive**.
15. Blankley, Gordon & Landolt, Phillip (2010) **EU and US Antitrust Arbitration: A Handbook for Practitioners**, Kluwer Law International.
16. Blessing, Marc (1999) "Impact of the Extraterritorial Application of Mandatory Rules of Law on International Contracts, Helbing & Lichtenhahn", **Swiss Commercial Law Series**, edited by Nedim Peter Vogt, Volume 9.

17. Blessing, Marc (2003) "Arbitrating Antitrust and Merger Control Issues", **Swiss Commercial Law Series**, Volume 14.
18. Chinn, Christopher (2008) "Arbitration of Antitrust Claims in the United States and Europe", **the international journal of arbitration, mediation and dispute management**, Volume 74, No. 4, pp 439-440.
19. Greenawalt, Alexander K. A.(2008) "Does International Arbitration Need a Mandatory Rules Method?", **American Review of International Arbitration**, Vol. 18, No. 103.
20. Guzman, Andrew T. (2000) "Arbitrator Liability: Reconciling Arbitration and Mandatory Rules", **Duke Law Journal**, Vol. 50, pp 1279-1334.
21. Komninos, Assimakis (2009) "Arbitration and EU Competition Law", Available at SSRN: <http://ssrn.com/abstract=1520105>.
22. Komninos, Assimakis, P (2006) "Public and Private Antitrust Enforcement in Europe: Complement? Overlap?", **The Competition Law Review**, Volume 3, Issue 1, pp 5-26 .
23. Mistelis, Loukas A.& Brekoulakis, Stavros L.(2009) **Arbitrability: international & comparative perspectives**, Kluwer Law International.
24. Poudret, Jean-François & Besson, Sébastien (2007) **Comparative law of international arbitration**, Sweet & Maxwell.
25. Talbot, Conor C.,(2010) "An Introduction to Arbitration and Competition Law: Troubled Waters on the Way to a Brave New World", **Available at SSRN: http://ssrn.com/abstract=1577859** .
26. Weigand, Frank-Bernd (1993) "Evading EC Competition Law by Resorting to Arbitration?", **Arbitration International**, Volume 9, pp. 249-258.
27. Youssef, Karim Y.(2009) "The Death of Inarbitrability" **Arbitrability: International and Comparative Perspectives** (first ed), Ed. Loukas Mistelis and Stavros Brekoulakis. Kluwer Law International, pp 47-67.
28. Zekos, Georgios I.(2008) "Antitrust/Competition Arbitration in EU versus U.S. Law", **Journal of International Arbitration**, Kluwer Law International, pp 1-29.